

مبانی اندیشه اصلاح طلبی

محمدجواد صاحبی

دین جز یک سلسله قوانین و توصیه‌های اخلاقی، اعتقادی فردی برای آرامش اضطرابهای درونی انسانی، چیز دیگری متصور نیست.

گرچه محیط آموزشی، تربیتی، در غرب، قالب و ذهنیتی را بر انسان غربی تحمیل می‌کند که ناخواسته ناگزیر از نوعی پیشداوری است، اما حرکت‌های تند و توفنده مسلمانان در سراسر گیتی، باورهای گذشته آنان را متزلزل ساخته است، از اینرو با مطالعات جدیدی به بازشناسی اسلام و رمز و راز برپایی نهضت‌های کنونی از داخل مسلمانان پرداخته‌اند که البته برخی از آنان گهگاه به گوشه‌هایی از حقایق دست یافته‌اند.

هرچند تجربه نشان داده است که تا

• چنانچه تشابهی میان فرازهایی از این مقاله با برخی از مقالات نشریات دیگر دیده شود از آن روست که آن مقاله‌ها نیز به همین قلم است که به دلایلی از ذکر نام نویسنده خودداری شده است.

عناصر اصلاح در نهضت‌های اسلامی دیرزمانی است که در باره نهضت‌های اصلاحی اسلامی، مطالبی گفته و نوشته می‌شود، بویژه در دو قرن اخیر که اسلام حیات دوباره یافته و حرکت‌های سیاسی مذهبی با نام اسلام، نظام‌های سیاسی اجتماعی حاکم بر سرزمین‌های مسلمانان را بگونه‌ای جدی تهدید نموده و شماری از حاکمیت‌های مقتدر را متزلزل و احیاناً ساقط کرده است. از اینرو توجه به این آیین مقدس، بیشتر از پیش و مطالعه و تحقیق برای بازشناسی آن، به شکل بی‌سابقه‌ای بخصوص در آکادمی‌های قدرتمند استکباری و استعماری گسترش یافته است. مجموعه حرکت‌های سیاسی مذهبی اخیر، ذهنیت و متدهای تحقیق و تحلیل مؤسسات پژوهشی و پژوهشگران پیشین غرب را بی‌ثمر ساخته، زیرا از برکت حاکمیت کلیسا بویژه در قرون وسطی! سیمای دین بگونه‌ای در غرب ترسیم شده است که از

آنان، همواره بر این باور اصرار می‌ورزیدمانند.

قرآن کریم، بعنوان تنها کتاب آسمانی بدور از تحریف^(۱)، در آیاتی چند، این وحدت موضع پیامبران بزرگ خدا را، در سوره‌های مختلف، با آهنگی مشابه، ترسیم می‌سازد و اعتقاد به توحید را اساسی‌ترین شعار انبیای عظام برمی‌شمرد، که نخستین و شدیدترین واکنشهای ناخوشایند از سوی مستکبران و زمامداران و مردمان خود کامه را در پی داشته است.

به این آیات بنگرید:

«لقد ارسلنا نوحاً الى قومه، فقال يا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غيره، انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم. وقال الملأ من قومه انا لنرىک فى ضلال مبين. (اعراف/۶۰-۵۹)»

«والى عاد اخاهم هوداً قال: يا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غيره افلاتتقون (اعراف/۶۵)»

«وقال الملأ الذين كفروا من قومه انا لنرىک فى سفاهة و انا لننظنک من

الکاذبين (اعراف/۶۶)»

«والى ثمود اخاهم صالحاً، قال يا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غيره (اعراف/۷۲)»

«قال الذين استکبروا من قومه لننذین استضعفوا، لمن آمن منهم اتعلمون صالحاً مرسل من ربه (اعراف/۷۵)»

«والى مدین اخاهم شعيباً، يا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غيره (اعراف/۸۵)» قال الملأ الذين استکبروا من قومه لنخرجنک يا شعيب والذين آمنوا من قریننا او لتعودن فى ملتنا» (اعراف/۸۸)» وقال الملأ الذين كفروا من قومه لئن اتبعتم شعيباً انکم اذا لخاسرون» (اعراف/۹۰)»

خاورشناسان و اندیشوران، خود را از باورها و رسوبات پیشین، تخلیه و تزکیه نکنند، راه به جایی نخواهند برد و بی‌تردید به خود ارضایی و یا دیگرفریبی و در نتیجه تکرار اشتباهات گذشته ادامه خواهند داد.

نگارنده بعنوان مسلمانی که خویش را پایبند به این دین و آیین می‌داند، با آگاهی‌هایی از عقاید، تاریخ و تحولات سیاسی اجتماعی جهان اسلام و با آشنایی به پژوهشها و داوریهای خاورشناسان، به این نتیجه رسیده است که یادآوری وقایع و حوادث جنبشهای اسلامی، بدون توجه به مبانی آن، کاری چندان سودمند نخواهد بود.

از اینرو دریافت‌های خویش را از این مبانی یا شواهد تاریخی به منظر اهل نظر تقدیم می‌دارد تا به دقت در آن بنگرند و چنانچه این شیوه را پرفایده یافتند بر درستی آن ارج نهند و با نقد بی‌غرضانه خویش، نادرستها را از آن بزدایند.

توحید نخستین شعار پیام‌آوران الهی بی‌تردید، زیربنای عقاید ادیان آسمانی را توحید و به تعبیری دیگر اعتقاد به یگانگی خداوند تشکیل می‌دهد، گرچه با مرور ایام، در اثر دخالت بدخواهان و کژاندیشان و یا عناصر ناآگاه و ناآشنا به مبانی اندیشه دینی، این وحدت عقیده، از دست رفته و پیروان برخی از ادیان با انحراف از عقیده زلال توحیدی، در منجلابی از خرافات و بافته‌های ناپایدار مشرکانه، لغزیدمانند، ولی گزارشهای موجود درباره این دسته از ادیان، روشنگر آن است که پیام‌آوران الهی و پیروان نخستین

است: «وما ارسلنا من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا الله انا فاعبدون» (انبیاء/۲۵).
و ما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم،
مگر آنکه به وی وحی کردیم که به تحقیق جز
پروردگار یکتا هیچ خدایی نیست، تنها مرا
پرستش کنید و بس!

توحید و پیروان ادیان الهی

شرک ستیزی کلیمیان
گزارشهای تاریخی مورخان حکایت از آن
دارد که یهودیان نخستین، بعنوان
دیرپاترین پیروان ادیان کنونی، در روزهای
آغازین تولد این آیین، به پیروی از پیامبر
خویش موسی که بانگ شعار توحید او
فطرتهای پاک و ضمیرهای روشن مردمان را
بیدار، و کژاندیشیهای گمراهگران و
گمراهان را آشکار و فساد نظام حاکم
فرعونى را برملا می ساخت، چگونه در پای
این عقیده جان می باختند. ولی کوتاه زمانی
پس از آن، در اثر القای شیطانی گمراهان
و بدکیشان، از راه درست منحرف، و ایمان و
آیین خود را دستخوش خواسته های
زورمندان و زرمدران کردند.

برای نمونه گزارش «یوسفوس» بیانگر
آن است که موحدان پیرو موسی (ع) در
برابر تهدیدها، کینه توزی ها، و شکنجه های
کفرپیشگان ستمکار، چنان پامردی نشان
می دادند که دشمنان خویش را شگفت زده
می ساختند، به گونه ای که آزارهایی از
شمار سوزاندن و کندن گوشت بدنشان
نمی توانست آنها را تسلیم و به سب شارع و
انجام کارهای حرام وادار سازد.

آنان نه تنها با وجود تنگناها، فشارها و
زجرهای کهمانندی که بر ایشان اعمال

ترجمه آیات

* نوح را (برای بیان توحید) به نزد قومش
فرستادیم، گفت: ای قوم! خدای یکتا را
بپرستید که جز او شما را خدایی نیست، من
برای شما سخت از عذاب بزرگ قیامت
می ترسم. گردنکشانی از قومش (در جواب
این دعوت) گفتند: ما تو را سخت در
گمراهی می بینیم.

* و بسوی قوم عاد، برادرشان هود را
فرستادیم. بدانها گفت: ای قوم! خدای را
بپرستید که جز او شما را خدایی نیست. آیا
اندرز مرا گوش نکرده و پروا نمی کنید؟
گروهی از قومش که کافر شدند، گفتند: ما
تو را سفیه و بی خرد می یابیم و گمان
می کنیم که از دروغگویان باشی!.

* و بسوی قوم ثمود، برادرشان صالح را
فرستادیم، گفت: ای قوم! خدای را بپرستید
که جز او شما را خدایی نیست. رؤسا و
گردنکشان قوم صالح، به پیروان مستضعف
او به تمسخر گفتند: آیا شما اعتقاد دارید
که صالح را خدا به رسالت فرستاده؟

* و بسوی اهل مدین، برادر آنها شعیب را
فرستادیم، گفت: ای قوم! خدای را بپرستید
که جز او شما را خدایی نیست. گروهی از
گردنکشان قوم شعیب به او گفتند ما تو و
پیروانت را از شهر خویش بیرون می کنیم،
مگر آنکه به کیش ما برگردید. (ونیز)
گروهی از کفرپیشگان قومش، مردم را
تهدید کرده و گفتند: ای مردم اگر از
شعیب پیروی کنید، البته در زیان خواهید
افتاد.

بنابراین، دعوت به توحید، در رأس
برنامه های همه سفیران الهی قرار داشته

مسیح، بخت‌النصر پادشاه بابل بر بیت‌المقدس مسلط شد، اما یهودیان حاکمیت وی را تمکین و تحمل نکرده و در برابر ارتش او به مقاومت پرداختند، بخت‌النصر با محاصره بیت‌المقدس توانست آن شهر را به تصرف درآورد و خزینه‌های آن را تاراج کند، ولی آنها در قلعه‌ها و آبادیهای اطراف به این مقاومتها ادامه دادند تا آنکه بخت‌النصر فائق آمد و بلاد و قلعه‌های آنان را گشود و ویران ساخت و همه آثار فرهنگی و دینی ایشان را نابود کرد، که از جمله این آثار، تورات و جایگاه ویژه آن بود. یهودیان حدود پنجاه سال به همین وضع در بابل بسر بردند، در صورتی که از کتاب آسمانی آنها خبری نبود، و از معبد و شهرهایشان جز تپه‌های خاکی به چشم نمی‌خورد، تا آنکه کوروش پادشاه ایران، بابل را فتح کرد و اسیران بنی‌اسرائیلی را آزاد نمود.

کوروش «عزرا»ی معروف را که از نزدیکانش محسوب می‌شد بر آنان گماشت تا ایشان را به دیار خود برگرداند و کتاب تورات را از نو برای آنها نوشته، و معابدشان را دوباره بنا کنند. «عزرا» در سال ۴۵۷ پیش از میلاد، بنی اسرائیل را به بیت‌المقدس آورد، پس از آن کتابهای عهد عتیق را (که همان تورات امروزی است) گرد آوری و تصحیح نمود.^(۴)

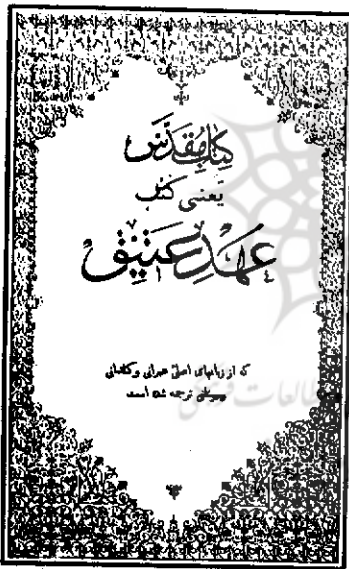
گرچه برخی از مستشرقان در این باره تردید نموده‌اند، ولی چندان بعید نیست که واقعیت نیز همین گونه بوده باشد. به هر حال در صورتی که درستی این گزارش ثابت شود، تحریف تورات، امری طبیعی

می‌گردید، حسرت کشیدن آه، ریختن اشک و گفتن تملق را بر دل دشمن می‌گذاشتند، بلکه در بحبوحه درد و رنج، برای تحقیر دژخیمان خود، لبخند می‌زدند و با سرورجان می‌سپردند، چنانکه گویی انتظار بازیافتن جان را داشتند. اما این خلوص ایمان در پیروان موسی(ع) پردوام نبود و بزودی با ورود افکار، فرهنگ، آداب و رسوم یونانی به حوزه یهودیت، رنگ باخت و تبلور آن را می‌توان در کتاب «حکمت سلیمانی» یافت که در آن چند یهودی خودباخته کوشیدماند فلسفه افلاطون را با آیین کلیمیان هماهنگ سازند. بدین ترتیب، جنبه‌های معنوی و توحیدی این دین حنیف رو به نزول گذاشت.^(۲) و در حقیقت با رخت بر بستن خلوص اندیشه توحیدی در یهودیت، تمامی باورهای یهودیان دگرگون گشت و آمیزهای از عقاید یونانیان و سایر اقوام در پوششی از واژه‌ها و اصطلاحات مذهب موسی، در کتاب «تلمود» ظاهر گشت و بزودی این کتاب با همه نادرستی‌هایش جانشین تورات شد که با پیرایه‌ها و تأویل و تفسیرهایی که هزار سال بعد بر آن بستند، از آیین موسی مذهبی ترسیم کردند که دنیاطلبی را بر آخرت‌خواهی، و مادی‌گرایی را بر خداجویی، ترجیح داد و افکار و اوهام خودخواهان را بر وحی و سخن حق‌گویان مقدم داشت.^(۳)

البته فقدان تورات واقعی، زمینه مناسبی برای این دستبردهای ناروا، فراهم ساخت. آنگونه که برخی از تاریخنگاران گزارش کرده‌اند: با زوال حکومت‌های مذهبی و مردمی در حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد

عبادت کنند» (۷). شرک زدایی و نفسی عبودیت غیر خدا در آنجا متجلی است که پروردگار به موسی (ع) می‌گوید: «من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد» (۸).

در آیات پسین، نیز پیوسته موسی را بر نفسی عبودیت غیر خدا می‌خواند و خطاب می‌کند: «نزد آنها (آنچه غیر خداست) سجده مکن و آنها را عبادت منما زیرا من یهوه خدای تو می‌باشم و...» (۹).



خدای موسی در آیات بعدی مظهر عدالت است و همواره فریادرسی ضعیفان و مظلومان را بشارت می‌دهد، او خشم خویش را نسبت به ظالم پوشیده نمی‌دارد و انتقام او را به ستم‌دیدگان وعده می‌دهد، چه او فرد غریبی و یا بیوه زن یتیمی بوده باشد که در اثر فشار ستم به پیشگاه ربوبی استغاثه نماید (۱۰).

او بر قهر خویش نسبت به شریران،

می‌نماید. زیرا دستور گرد آوری دوباره تورات توسط یکی از حکومت‌های بزرگ و از روی انگیزه‌های سیاسی صادر شده است.

دیگر آنکه عزرای نامبرده فردی شناخته شده در تاریخ نیست و اندازه آگاهی و بصیرتش از تورات مشخص نمی‌باشد و میزان امانت داری و درست‌کاریش روشن نشده است. همچنین از مدارک و ماخذ جمع‌آوری و روش تصحیح او آگاهی درستی بدست نیامده است.

با این حال، در همین تورات تحریف شده مطالبی به چشم می‌خورد که حاکی از اندیشه توحیدی و منطق وحی است، جلوای از توحید در آیاتی متجلی است که خداوند بعنوان «قادر مطلق، ناله ضعیفان را که قدرتمندان مصری آنان را مملوک خویش ساختنند، می‌شنود» و به موسی (ع) خطاب می‌کند:

«بنی اسرائیل را بگو: من یهوه هستم و شما را از زیر مشقتها مصریان بیرون خواهم آورد و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم و شما را به بازوی بلند و به داوریهای عظیم نجات دهم» (۵).

خداوند در برخی از آیات باب ششم از سفر خروج، مظهر رأفت و مهربانی نسبت به مستضعفان، وقهاریت و سخت‌گیری نسبت به مستکبران است. او همواره وعده نابودی فرعونیان و وراثت پیامبران و صالحان را در زمین به گوش و دل موسی زمزمه می‌کند و برای نمونه از وراثت بندگان شایسته‌ای چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب نام می‌برد (۶). و پیوسته به موسی دستور می‌دهد که به نزد فرعون برو و بگو خداوند فرموده است: «قوم مرا رها کن تا مرا

رباخواران، محترمان، دغلكاران، رشوت خواران، آدمكشان، تأكید می‌ورزد و سفارش می‌كند كه در مرافعات جانب مستضعفان و فقیران را بگیرد. (۱۱) و به موسی دستور می‌دهد، این پیام را به گوش آیندگان نیز برساند كه فلسفه احكام و فرائض خداوند، نجات انسان از زشتیها و دست یافتن به نیکیها و سرانجام تشكيل سرزمینی سرشار از خیر و برکت است، كه در آن از ستم فرعونیان نشانی نیست، چنانكه آمده است:

«و آنچه در نظر خداوند راست و نیکو است به عمل آور تا برای تو نیکو شود، و داخل شده، آن زمین نیکو را كه خداوند برای پدران تو قسم خورد، به تصرف آوری، چون پسر تو در آینده از تو سؤال نموده گوید كه مراد از این شهادت و فرائض و احكامی كه بپوه خدای ما به شما امر فرموده است چیست؟ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد... و برای ما عدالت خواهد بود...» (۱۲)

در سفر تثنیه، خدای تورات، خود را مظهر رحمت و عدالت می‌خواند، و آدمیان را از شقاوت، سنگدلی، خیره سری، افزون طلبی، تكبر و نخوت در برابر نعمتهای خویش برحذر می‌دارد.

آغاز و فرجام اندیشه توحیدی در تاریخ مسیحیت

از شمار اسنادی كه درباره عیسی نیک گزارش کرده‌اند، نخست قرآن کریم است كه او را بنده خدا و پیامبری از جانب او (مریم/۳۰-آل عمران/۴۹) و صاحب كتاب و شریعت معرفی می‌كند. (احزاب/۷-شوری/۱۳-

مائده/۴۶) و او را «كلمة الله» و «روح الله» (ساء/۱۷۱) می‌نامد. و وی را امام و پیشوا می‌خواند (احزاب/۷) و او را در دنیا و آخرت آبرومند و «وجیه» و از «مقربین» (آل عمران/۴۵) و «برگزیدگان» (آل عمران/۳۳) و «صالحین» (انعام/۸۵ و ۸۷) و از «پاكیزگان»، دانسته و در حال «مبارك» و «نشانه» و «رحمت خدا» برای مردم می‌داند كه خداوند بر او درود فرستاده (مریم/۱۹-۳۳) و به او «كتاب و حكمت» آموخته (آل عمران/۴۸) و وی رامبشر ظهور و نهضت محمد (ص) قرار داده است (صف/۶).

عیسی (ع) در بیان قرآن کریم، همچون پیامبران بزرگ دیگر، رسالتش در دعوت مردم به پرستش خدای یگانه و امتثال دستورات او خلاصه شده است.

همچنین قرآن کریم ناخشنودی خویش را از تعبیری مانند: «خدا» (مائده/۷۲) «فرزند خدا» (توبه/۳۰) «شریك خدا» (تثلیث: اب، ابن، روح القدس) كه نصاری به مسیح (ع) (مائده/۷۳ و نساء/۱۷۱) نسبت می‌دادند، اعلام می‌دارد.

گو اینکه آیات فوق از نظر مضامین و معانی متفاوتند، ولی این تفاوت بنا به گفته شهرستانی ناظر است به اختلاف مذاهب پیروان آئین نصاری در آن روزگار، چنانكه پیروان مذهب سلطانیه به فرزند عیسی به نحو حقیقی قائل بوده و سطوریان به نزول و نبوت عیسی بگونه اشراق و تابش نور به جسم شفاف (مانند بلور) و یعقوبیان، به منقلب شدن خدا به گوشت و خون و صورت بشر كه در چهره عیسی جلوه نموده است، معتقد شده‌اند. لیكن ظاهر قرآن شریف اهتمامی به خصوصیات مذاهب آنان نداشته است. (۱۳)

یافته، او که نه خود از حواریون بوده و نه مسیح را دیده و تنها مسیحیت را از پولس آموخته، در حالی که پولس از یهودیان متعصبی بود که نخست علیه پیروان عیسی سخت می‌کوشید و وضع آنان را آشفته می‌ساخت تا اینکه یکباره مدعی شد که وی بیهوش شده و در عالم بیهوشی مسیح او را لمس نموده و از آزار کردن نصاری منع فرمود، سپس گفت من به مسیح ایمان آوردم، مسیح مرا برای بشارت دادن به انجیلش فرمان داد.

همین پولس کسی است که ارکان نصرانیت کنونی را محکم کرد. وی در آموزشهای خود ایمان به مسیح را برای نجات کافی دانست، برای نصاری خوردن مردار و گوشت خوک را مباح گردانید، از سنتها و احکام دینی بسیاری که در تورات بود نهی کرد. (به کتاب اعمال رسولان و نامهای پولس رجوع شود) گرچه عیسی (ع) در تأیید و بازآفرینی شریعت موسی آمده بود، اما برخی از آموزشهای این انجیل، بسیاری از احکام آئین وی را ملغی می‌کرد.

انجیل لوقا که پس از انجیل مرقس نگارش شده و در پی مرگ پطرس و پولس انتشار یافته، فاقد آهنگ الهامی کتابهای مقدس است.

«یوحنا» گرچه به قولی از شاگردان دوازده گانه عیسی و مورد محبت شدید وی بوده است، اما تحت تأثیر روحانیون و اسقفهای آسیا و غیر آنان کوشید تا انجیلی تألیف نماید که در آن بطور مخصوصی لاهوت مسیح یعنی مخلوق نبودن او را به اثبات رساند، گرچه برخی

گرچه اطلاق تعبیر پدر بر خداوند متعال و فرزند بر بندگان خدا، گاه از روی تکریم گفته می‌شود، و در مواردی احادیث اسلامی نیز بدان متذکر شده‌اند، و انجیل نیز در مواردی بدان تصریح دارد. (۱۴)

ولی انجیل‌های کنونی و مسیحیان، در این زمینه، دچار نوعی تناقض هستند، چنانکه گاه ابوت و بنوت (پدر و فرزند) را در معنی حقیقی آن بکار می‌برند و آنچه گفته شد را فرقه‌ها و انجیل‌های مختلف با تعبیر گوناگونی بکار برده‌اند.

اما در همین انجیل‌های تحریف شده نیز علی‌رغم وجود مواردی که اندیشه توحیدی را مخدوش می‌نماید، در هیچ جای آن دیده نمی‌شود که عیسی (ع) مردم را صریحاً به عبادت و پرستش خود دعوت کرده باشد. و اگر احیاناً جملاتی دال بر دعوت مردم به اطاعت از خداوند و خود او دیده می‌شود می‌توان گفت که از باب آن است که اطاعت رسول اطاعت از خداست و در قرآن نظیر آن بکار رفته است. (نساء/ ۸۱)

البته انجیل چهار گانه بعدها بوسیله حواریون و یا شاگردان آنها نگارش یافته و هر کدام فرهنگ و بینش و خواسته‌های خویش را با آنچه از مسیح شنیده بودند، آمیخته‌اند. چنانکه در باره انجیل مرقس گفته شده که وی از حواریون نیست بلکه شاگرد پطرس بوده و به دستور او آن را در سال ۶۱ میلادی نوشت و لذا برخی از دانشمندان مسیحی آن را کم اهمیت تلقی کرده و گفته‌اند: مرقس انجیلش را برای عشایر و چادرنشینان نوشته است.

«انجیل لوقا» نیز توسط لوقا نگارش

کرده‌اند:

«عیسی را باید چهره نهایی و متفوق معرفت عرفان یهودیان درباره علت غایی آفرینش بشر و جهان دانست، به عبارت دیگر عیسی در فکر ایجاد دین جدیدی نبوده است، بلکه او می‌خواست مردم را برای انهدام حتمی الوقوع جهان و برای واپسین روز حساب «قیامت» همه نفوس را آماده سازد» (۱۶)

بنابر این تا مدتی نه چندان زیاد، ایمان به توحید و اعتقاد به معاد از اصول اولیه و روشن آیین مسیحیت بوده است، اما پولس این آثار روشن را تحریف کرد و خرافاتی که از جاهلیت کسب کرده بود، داخل تعلیمات مسیح نمود، وی بت پرستی را که با آن بزرگ شده بود، در تعلیمات مسیح رسوخ داد و مابقی آثار مسیحیت را قسطنطنین نابود کرد و پولس از عملیات پولس و قسطنطنین، مسیحیت آمیخته به خرافات یونانی و بت پرستی روم و عقاید افلاطونیان مصر گردید. (۱۷)

«یوحنا» نیز که عمر دو نسل را در محیط یونانی گذرانیده بود، در صد برآمد صبغهای از فلسفه یونان، به آیین عرفانی یهود بدهد، چه عامداً و چه غیر عمد، او با جدا کردن مسیحیت از کیش یهود بکار پولس ادامه داد.

زیرا در نگرش وی دیگر عیسی، مسیحی فرستاده شده «برای نجات اغنام گم شده اسرائیل» نبوده بلکه او پسر خدا و با خدا در ابدیت سهیم بود و نه تنها داور آینده بشر، بلکه آفریننده اصلی جهان بود.

با این دورنما، وجود عیسی به عنوان فردی از افراد بشر و هادی و راهنمای آنها

مؤلف این انجیل را یوحنا نمی‌دانند و آن را گرد آورده یکی از طلبه‌های مدرسه اسکندریه دانسته‌اند، و شماری نیز تمام نوشته‌های منسوب به یوحنا را مجعول معرفی کرده‌اند. (۱۵)

در این میان قدیمی‌ترین انجیل‌های موجود، ترجمه انجیل متی است که متأسفانه آنهم روشن نیست به دست چه کسی ترجمه شده است.

انجیل دیگری به نام انجیل برنابا موجود است که در سالهای اخیر به دو زبان عربی و فارسی ترجمه شده است و در بسیاری از موارد با قرآن کریم مطابقت می‌نماید، اما مسیحیان آن را نپذیرفتند و هم اکنون تنها انجیل چهار گانه، متی، مرقس، لوقا و یوحنا رسمیت دارند و مورد استناد پیروان این دین قرار می‌گیرند.

انجیل‌های مذکور با همه تغییر و تحریفی که توسط نویسندگان آنها به عمل آمده، در عین حال از حقایق توحیدی خالی نیست، هنوز هم مطالبی در همین کتابها دیده می‌شود که عطر حقیقت از آنها پراکنده می‌گردد، ولی این موارد در لابلای شماری از جملات شرکت آمیز چندان جلوهای ندارد.



به هر حال عیسی نیز مانند پیامبر سلف خود، برای رسانیدن پیام وحی به مردم و خواندن آنها به توحید، برانگیخته شد، سرگذشت دین و پیروان او و تغییر و تحولی که در اندیشه توحیدی آیین او پیدا شد، با آنچه در تاریخ دین یهود گفته شد، مشابهتی آشکار دارد، آنچنان که مورخان مسیحی به گوشه‌ای از آن، چنین اشاره

اوایل قرن چهارم با جلوس کنستانتین، خاتمه یافت.

کنستانتین که به شهادت تاریخ، مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف، از اسقفها و روحانیان مسیحی به عنوان عمال و دستیارانش استفاده کرد. وی که خواهان سلطنت مطلقه بود، از تحمل مذهب دیگران سود می برد، او با زبان یکتا پرستانه مبهمی، سخن می گفت، بطوری که هر مشرکی بتواند آن را قبول کند. او به مانند برخی از قدرت طلبان سیاست باز، برای حفظ موقعیت خویش، از هر طرف که باد می آمد به همان طرف می چرخید، چنانکه هم پرستشگاههای مشرکان را تعمیر می کرد و آداب آنان را بجای می آورد، و هم آداب مسیحیان را رعایت می نمود.

به هر حال کنستانتین با محکمتر شدن قدرتش آشکارتر به طرفداری از مسیحیت پرداخت و در مقابل، روحانیان مسیحی، خوش خدمتی کرده و اطاعت از مقامات کشوری را بعنوان وظیفه‌ای الهی در مغز مردم رسوخ داده، و متقاعدشان ساختند که پادشاهی موهبتی است الهی.^(۲۰)

سرانجام کاخ و کلیسا با وحدت نوینی که یافته بودند توانستند مردم را به عبودیت خویش وادارند، و به همین منظور دستگاه انگیزاسیون یا تفتیش عقاید را بنیان نهادند، و بدین گونه بخشی از تاریخ سیاه قرون وسطی را رقم زده و بسیاری از آزاد اندیشان را طعمه تیغ گیوتین ساخته است. گزارشهای به جای مانده از آن دوره بقدری تکان دهنده است که انسان را شگفت زده و با ناباوری مواجه می سازد.

از خاطرها محو شد، و مسیح به عنوان خدا با سنن مذهبی و فلسفی روح یونانی همانند گردید. از آن هنگام به بعد دنیای مشرکان حتی دنیای ضد یهود می توانست او را از خود بداند و بپذیرد، مسیحیت شرک را از میان نبرد، بلکه آن را پذیرفته بود. روح یونانی که داشت می مرد، دوباره از اصول خداشناسی مسیحی و از رسوم کلیسا جان گرفت.

زبان یونانی که قرنها بر فلسفه فرمانروایی کرده بود، مطروف ادبیات مسیحی و شعائر کیش نوین گردید.

افکار مربوط به تثلیث خدا... پرستش مادر و فرزند، وهمچنین فلسفه روحانی الهی که اشراق جدید (فلسفه جدید افلاطون) نام داشت و مسلک سازش دادن آئینهای گوناگون پدیدار گشت و مایه ابهام این کیش گردید، همچنین رهبانیت مسیحی از مصر سرچشمه گرفت.^(۱۸)

بالآخره ورود و رسوخ اندیشه‌های الحادی و شرک آمیز به دنیای مسیحیت به ویژه در نیمه قرن دوم میلادی به بعد، به اندازمای رشد یافت که از درک نادرست توحید تا انکار معاد و قیام اموات، ادامه یافت.^(۱۹)

متأسفانه روحانیان مسیحی نسبت به این کژ اندیشیها، حرکت جدی و شایسته‌ای انجام ندادند، ولی در میان پیروان مسیح، شمار اندکی از مؤمنان راستین وجود داشتند که گهگاه در برابر اندیشه‌های فاسد، و حکومتهای ستمکاری که با انگیزه‌های سیاسی به مسخ و تحریف عقیده توحیدی می پرداختند مقاومت‌هایی از خود نشان می دادند که اینگونه مقاومتها نیز در

این واژه، واژه اومانیسیم (فلسفهای که بشر را معیار ارزش هر امری می‌داند) است. در واقع، منظور از این واژه این بود، که همه چیز را محدود به موازین و مقادیر بشری محض سازند، و هر اصل و طریقتی را که خصلت معنوی و برین داشت، بصورت انتزاعی و مجرد در آورند. و حتی بر سبیل تمثیل می‌توان گفت، مقصود این بود که به بهانه تسلط بر زمین از آسمان روی برتابند.

یونانیان، که اصحاب اومانیسیم، مدعی پیروی از ایشان بودند، هرگز در این جهت، حتی در زمان انحطاط عظیم معنوی خود نیز، تا این حد دور نرفته بودند، و دست کم اندیشه‌های سودجویانه هرگز در نزد آنان در طراز اول قرار نگرفته بود، در صورتی که در عصر رنسانس چیزی نگذشت، که برای متجددین این وضع پیش آمد. اومانیسیم دیگر نخستین صورت امری بود که به شکل نفسی روح دینی Laicisme معاصر در آمده بود. و چون می‌خواستند همه چیز را به میزان بشری محدود سازند، بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود، سر انجام مرحله به مرحله به پست‌ترین درجات وجود بشری سقوط کردند و چون از این پس دیگر فقط به جستجوی کامروا ساختن نیازمندیهای مادی طبیعت بشری و پژوهش سراسر توهمات پرداختند، زیرا طبع انسانی، همیشه نیازمندیهای تصنعی بیش از آنچه می‌تواند ارضاء کند بوجود می‌آورد» (۲۲).

بنابر این تجدید نظر طلبی اروپاییان در دین به معنی غبار زدایی از چهره دین، و

به گفته «مارسل کاشن» در کتاب «علم و دین» در این دوره پنج میلیون از نفوس بشری را به جرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ بدار آویختند و تا حد مرگ در سیاه چالهای تاریک و مرطوب نگهداشتند، تنها از سال ۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹ یعنی طی ۱۸ سال بنا به دستور محکمه تفتیش ۱۰۲۲۰ نفر را سوزانیدند، ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را بقدری شکنجه دادند که نابود شدند و دامنه استبداد کلیسا را تا تعقیب و تهدید دانشمندان و متفکران ادامه دادند. (۲۱)

البته گاه در گریه‌هایی بین دو مرکز قدرت «کاخ و کلیسا» بوجود می‌آمده که برخی اوقات جنبه اعتقادی، و گاهی انگیزه‌های سیاسی و گروهی داشته است. بازتاب این خشونت و اختناق و تحقیر انسان، عصیان شدید روشنفکران اروپا را به دنبال داشت، که بی‌باکانه علیه همه آداب و سنن مذهبی برآشفتمند و به انکار تمامی معتقدات دینی از درست و نادرست پرداختند، و دست انسان سرخورده معاصر را در دستکاری احکام و عقاید مذهبی باز گذاشتند تا متناسب با خواهشهای مادی خود بدون رعایت هیچ معیار و ضابطه‌ای در آن تصرف نماید.

به قول رنه گنون: «از این پس، دیگر بجز فلسفه و علم (غیر معنوی) چیزی وجود نداشت، یعنی نفی معنویت راستین و تحدید معرفت به پست‌ترین امور... در دوران رنسانس یک واژه بود که مورد احترام و اعتبار قرار گرفت، و از پیش سراسر برنامه تمدن متجدد را در خود خلاصه می‌کرد،

به جای عقیده به توحید در قید گمان و خرافه تثلیث هستند، مثلثاً «انجیل تحریف شده»، کلیسا و کشیش» در خدمت مشرکان مستکبر خواهد بود. و چون پدران روحانی عیسوی در قرون اخیر پیشقراولان و دلالتان استعمار برای به اسارت کشیدن ملل ضعیف بوده‌اند از اینرو در نظر ملت‌های استعمار زده نام «تبشیر» یا «استعمار» مترادف شناخته شده است (۲۴) که برای زدودن این ذهنیت، نسل جدیدی با همتی تازه را می‌طلبد تا با الهام از «نهضت احیاء دین» در جهان اسلام به بازشناسی، آیین خویش آنگونه که هست و باید باشد، بپردازند. هرچند که با نبودن منابع و متون تحریف نشده این کار بسیار دشوار و ناشدنی می‌نماید.

گرچه نهضت جدید «الهیات رهایی بخش» با استفاده از برخی مضامین اصلاحی، همچون آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و برادری، فقر زدایی در دو کتاب مقدس «تورات» و «انجیل» شماری از کشیشها، خاخامها و پیروان صادق این دو آیین را وارد صحنه مبارزه برای اصلاح جامعه انسانی کرده است و در بسیاری از این موارد، روح گفتارها و شعارهای مورد استناد آنان با کتاب مسلمانان قرآن سازگار است ولی از آنجا که پایه اعتقادات آنان بر مبنای درست و دقیقی استوار نیست، چندان ثمری از حرکت خویش بر نمی‌گیرند، چنانکه در نخستین سالهای این جنبش، برخی از پیشگامان آن دچار لغزش به سوی ایدئولوژی‌های رایج از جمله مارکسیسم شده‌اند. (۲۵)

به نظر ما اگر انجیل‌های تحریف شده کنونی، از مواردی که با عقلا و فطرت‌های

مبارزه با خرافات و پیرایه‌هایی که در طی قرون و اعصار بر دین بسته شده است، نیست. بلکه مراد آنان از این «اصلاح طلبی دینی»، «پروتستانیسیم» افساد در دین و انکار همه جنبه‌های معنوی و روحانی است، بدون آنکه تحقیقی جدی در اصالت و یا عدم اصالت آن صورت پذیرد.

و به تعبیری دیگر هدف این به اصطلاح اصلاح طلبان، کشف حقیقت دین نبوده و نیست بلکه نفی واقعیت موجود است با سوء استفاده از احساسات مذهبی. این است که باید گفت، پروتستانها در تاریکی کلاه از سر کاتولیکها ربه‌وداند، و توانسته‌اند با شعارهای روشنفکر فریب، نظر طبقات تحصیل کرده را به خویش متوجه سازند، و تمامی دستگاه‌های قدرت و حکومت را قبضه کنند، در حالی که مسیحیت اگر می‌خواهد به اصالت خویش برگردد، باید نهضتی دوباره آغاز کند و دریابد که عیسی (ع) پیامبری است موحد که برای هدایت و نجات انسانها از غل و زنجیرها از سوی خدا فرستاده شده است و او همان پیامبری است که برای پایان دادن به سلطه کاهنان فریبکار و حاکمان ستمکار به ستیز و مبارزه برخاست و این کلام ستم خیز و فساد انگیز که: «من به شما می‌گویم با شریک مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخساره راست توپطانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را نیز بدو واگذار و هرگاه کسی خواهد ترا برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو (۲۳) سخنی است ناروا که به آن حضرت نسبت داده‌اند و بدانند که تا خود

اطاعت از خدا، مبارزه با ابلیس، پاک کردن دست و دل از گناه، فروتنی در برابر خدا، رمز پیروزی و سرافرازی است. زیرا خدا دشمن مستکبران و فیض بخش فروتنان است. (۳۰)

و ظالمان و فاسقان و بت پرستان و فحشا خواهان و متنعمان و دزدان و طعمکاران و میگساران و فحاشان، وارث ملکوت خدا نخواهند شد. (۳۱)

اطاعت هر منصب بشری نیز به خاطر خدا و به جهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران باید باشد. (۳۲)

و نیز در انجیل آمده است: حکام امتهما بر، ایشان سروری می کنند، و رؤسا بر، ایشان مسلطند، لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما (باید) باشد. (۳۳)

روند دگرگونی در اندیشه توحیدی

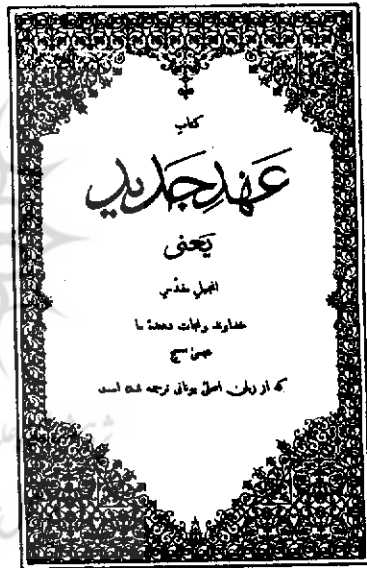
یا جایگزینی شرک به جای توحید

دیوید هیوم، در باره گرایش انسان به اندیشه توحیدی، جمله زیبایی دارد، او می گوید: «الوهیت دریایی بیکران از برکت و شکوه است، اندیشه های آدمی جویبارهایی باریکند که نخست از این دریا برمی خیزند و با این حال در میان همه سرگردانیهای خود آرزو دارند که به آن بازگردند و خویشان را در بیکران کمال او گم کنند. و چون راه را بر خود بسته ببینند در دشتهای پیرامون خود بیم و بلا می پراکنند.» (۳۴)

گرچه این جمله هیوم، نشانی از حقیقت دارد، اما او در تحلیل تاریخی دین، به

سالم ناسازگار است پالوده شود، جلوه های توحیدی آن رخ می نماید، و شرک ستیزی آن به مانند دیگر مذاهب آسمانی آشکار می گردد، زیرا خدای انجیل نیز قادر مطلق و وحیدی است که ملک السموت و رب الارباب است (۳۶) او در رحمانیت دولتمند و در محبت عظیم می باشد. (۳۷)

در آموزه های مسیح، «خداوند بعمومنان امر می کند که خود را از رسوبات جاهلی پاک کنند. و انسانیت کهنه را که از شهوات



فریبنده فاسد گردیده، از خود بیرون کنند و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده برتن کنند.» (۳۸)

مسیح نیز به دولتمندان این جهان دستور می دهد که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار، امید نوزند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتع و بهره‌وری به ما عطا می کند، ایمان داشته باشند تا حیات جاودانی بدست آرند. (۳۹)

عبادت می‌شده است. همانطور که از محاورات حضرت ابراهیم با بزرگ قوم خود به روشنی آشکار است که نمرود از سوی قوم خویش پرستش می‌شده، چنانکه در زمان موسی (ع) علاوه بر آنکه فرعون توسط برخی از مردم مورد پرستش بوده، بتهایی نیز بعنوان تمثال فراعنه پیشین عبادت می‌گردیدند.

قرآن کریم نیز گزارش می‌دهد: «قال الملائم من قوم فرعون، اتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذکر والیهنک» بزرگان قوم فرعون به او گفتند آیا موسی و هوادارانش را آزاد می‌گذاری تا این سرزمین را به تباهی بکشند و تو و خدایان تو را رها کنند؟

به هر حال آنچه روشن است این است که بت پرستی و شرک در بادی امر وجود نداشته بلکه حس قهرمان دوستی و دامن زدن به فرد پرستی در جامعه‌های توحیدی، عبادت مجسمه‌ها و تمثالهای شخصیتها را به جای عبادت خدا نشانده است و کم‌کم آنها را انباز افعال خداوند گردانیده است. (۳۶)

از آنجا که روح انسانی در طلب مبدأ و اصل خویش، پیوسته در تشویش است به دنبال کمال و جمال مطلق همواره سرگردان به این سو و آن سو می‌زند، تا آنکه آن احساس فطری خویش را اشباع و اقناع سازد، از این روگاه اجسام مادی و گاه امور معنوی را معبود خویش ساخته‌اند، لذا مکاتب مختلف بشری یکی پس از دیگری در جامعه انسانی رخ می‌نماید و آنها همه با اختلافات فراوانی که با یکدیگر دارند، در یک چیز با هم مشترک می‌شوند و نشان از

کجراه می‌رود، وی معتقد است که آدمیان از شرک به توحید رسیده‌اند، در حالی که هم جمله فوق نقضی بر این مدعاست و هم تحقیقات تاریخی خلاف آن را ثابت می‌کند. تاریخ به ما می‌گوید: حتی عرب جاهلی، از اولاد اسماعیل و موحد بوده‌اند و از تعالیم دین حضرت ابراهیم و فرزند او اسماعیل پیروی می‌کردند، لیکن با گذشت زمان «وثنیت» و شریک قرار دادن برای خدا در جامعه موحدین نفوذ و رواج یافته است. و مورخانی چون «ابن هشام» گزارش داده‌اند که شریک قرار دادن بتها در افعال خداوند بویژه در منکبه پیشینه چندانی نداشته است، بلکه نزدیک عصر پیامبر خاتم، توسط فردی به نام عمرو بن حی و با آوردن بت هبل و قرار دادن آن در کعبه، و دعوت مردم به پرستش آن رواج یافته است. (۳۵)

برخی سبب پیدایش بت پرستی را ناشی از ترویج حس شخصیت پرستی دانسته‌اند، چنانکه در جوامع پیشین پس از مرگ هر یک از شخصیتهای سیاسی و یا دینی برای جاودان ماندن یاد و نام آنها برایشان پیکرهای درست می‌کرده‌اند که با گذشت زمان این پیکرها تبدیل به معبودات شده‌اند، حتی رئیس خانواده که در زندگانش از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، پس از مرگش، نیز مجسمه وی مورد پرستش و عبادت قرار می‌گرفت.

در یونان و روم باستان، بزرگ خانواده چه در زندگی و چه در مرگش همواره پرستش می‌شده است. در اقوام و طوایف بزرگ نیز رئیس و قوم و قبیل و حاکم مملکت از سوی قوم و مردم تحت فرماندهی

- ۱۷ - ابوالحسن الندوی، ماذا خسر العالم بالا نخطاط المسلمین.
- ۱۸ - ویل دورانت، تاریخ تمدن ج ۹، ص ۲۴۰ و ۲۳۹.
- ۱۹ - رک: جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۴۲۱.
- ۲۰ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹، ص ۳۳۸.
- ۲۱ - مرتضی راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، ص ۳۱۸.
- ۲۲ - رنه گنون، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، چاپ دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، خرداد ۱۳۴۹، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۲۳ - مصطفی خالدی و عمر فروخ، التبشیر والاستعمار.
- ۲۴ - انجیل مقدس (عهد جدید) انجمن پخش کتب مقدسه، لندن، ترجمه ۱۹۶۶، ص ۷.
- ۲۵ - رک: لیلی مصطفوی، الهیات رهایی بخش، مؤسسه بین المللی کتاب تهران، زمستان ۱۳۶۷ و نیز کلیسای شورشی، جواد یوسفیان، نشرنی، تهران ۱۳۶۸.
- ۲۶ - عهد جدید، رساله اول پولس به تیموتائوس، باب ششم ۱۹-۱۵.
- ۲۷ - همان مأخذ، رساله اول پولس به افسسیان، باب دوم- ۴.
- ۲۸ - همان مأخذ، رساله پولس رسول به افسسیان، باب چهارم، ۲۴-۲۲.
- ۲۹ - همان مأخذ، رساله پولس رسول به تیموتائوس، باب ششم ۱۹-۱۵.
- ۳۰ - همان مأخذ، رساله یعقوب، باب چهارم، ۷-۱۰.
- ۳۱ - همان مأخذ، رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ششم ۱۱-۹.
- ۳۲ - مأخذ پیشین رساله اول پولس، باب دوم، ۱۴.
- ۳۳ - همان مأخذ، انجیل متی، باب بیستم، س ۳۶.
- ۳۴ - دیوید هیوم، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، چاپ خوارزمی، صفحه ۱۴.
- ۳۵ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۹.
- ۳۶ - رک: جعفر سبحانی، القرآن والشرك، مؤسسه فکر اسلامی، ۱۴۰۶ هـ.

آن دارند که هر کدام سایهها و یا پرتوهای هستند که بازتاب روح کمال جوی انسان در آینه هستی می‌باشند که به دلیل عدم هدایت درست از مسیر فطرت و به قول مولوی از اصل خویش جدا شده‌اند.

یادداشتها:

- ۱ - برای آگاهی از عدم تحریف قرآن رجوع شود به کتاب ارزشمند «حقایق هامة حول القرآن الکریم» سید جعفر مرتضی العاملی، مؤسسه النشر الاسلامی، التابعه لجماعة المدرسين بقم المشرفه
- ۲ - رک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹، ص ۱۵۶-۱۵۳.
- ۳ - رک: همان مأخذ، ج ۱۲ از صفحه ۶ به بعد.
- ۴ - مستر هاکس امریکایی، قاموس کتاب مقدس، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۱۷-۵۱۵.
- ۵ - عهد عتیق، سفر خروج، باب ششم، ص ۹۰، آیات ۶ و ۵.
- ۶ - همان مأخذ، سفر خروج، باب ششم، ص ۹۰، آیات ۷ و ۸.
- ۷ - همان مأخذ، سفر خروج، باب نهم، ص ۹۵، آیه ۱.
- ۸ - همان مأخذ، سفر خروج، باب بیستم، آیات ۱-۳.
- ۹ - همان مأخذ، آیات ۴ و ۵ و نیز سفر تثنیه باب پنجم، آیات ۹-۶ و ۱۷-۱۵.
- ۱۰ - همان مأخذ، باب بیست و دوم، آیات ۲۳-۲۱.
- ۱۱ - همان مأخذ، باب بیست و دوم و بیست و سوم.
- ۱۲ - همان مأخذ، سفر تثنیه، باب ششم، ۲۵-۱۸.
- ۱۳ - المیزان، ج ۳، ص ۴۸، ذیل آیه ۷۹ و ۸۰، آل عمران.
- ۱۴ - رک: انجیل متی، باب پنجم و ششم، لوقا، باب بیستم، یوحنا، باب بیستم. در ضمن المیزان، ج ۳، ص ۴۸۲ و ۴۸۵.
- ۱۵ - رک: المیزان، ج ۳، ذیل آیه ۷۹ و ۸۰، سوره آل عمران.
- ۱۶ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۹، ص ۱۷۶.